

ویژه نامه فرهنگی - شماره ۷
با یاد معلم شهید، دکتر علی شریعتی
تیرماه ۱۳۷۳ - قیمت ۲۰۰ تومان



قد و بررسی
آراء دکتر
علی شریعتی
در خصوص
ایدئولوژی اندیشی

در این شماره می خوانید:
شریعتی و شریعت، طرح هندسی مکتب، ایدئولوژی از منظر مارکس، فربه تر از اسطوره
تأملی بر ایدئولوژی و رادیکالیسم شیعه و...

طراحی جامعه ایدئال



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ویژه فکر و فرهنگ شماره ۷

با یاد معلم شهید انقلاب دکتر علی شریعتی

۱۹۶ صفحه

- سرمقاله ۲- تلخیصی از مقاله فربه تر از ایدئولوژی | دکتر عبدالکریم سروش ۴- نقدی بر نظریه فربه تر از ایدئولوژی | جهانگیر صالح پور ۱۵- ایدئولوژی دینی و دین ایدئولوژیک | دکتر عبدالکریم سروش ۱۸- دین عصری در عصر ایدئولوژی | جهانگیر صالح پور ۲۳- فربه تر از اسطوره محمد امین قانعی راد ۲۸- ایدئولوژی علیه ایدئولوژی و طرح چند دیدگاه | علیرضا بختیاری ۴۲- طرح هندسی مکتب محمد علی ذکریایی ۵۸- دین شناسی شریعتی | مجید محمدی ۷۹- ایدئولوژی، فرهنگ و جامعه محمود رثوفی ۹۰- مارکس، ایدئولوژی و دین | حمید پایدار ۹۵- ایدئولوژی از منظر مارکس دکتر عبدالکریم سروش ۱۰۳- ایدئولوژی و مدرنیسم | محمد سیلا - ترجمه: عزیزا... افشار ۱۱۲- پایان ایدئولوژی به مثابه ایدئولوژی | روبرت هابر - ترجمه: محمد جواد غلامرضا کاشی ۱۲۰- تأملی بر ایدئولوژی و رادیکالیسم شیعه | رزاقی ۱۲۹- ایدئولوژی از دیدگاه شریعتی | ان - ناصری ۱۳۳- منظر ۱۴۰- شریعتی و شریعت | دکتر عبدالکریم سروش ۱۵۱- روشنفکری و تخصص | ناصر عباسپور ۱۶۰- شریعتی و نقادی فلسفه تاریخ هگل | احمد راسخی ۱۶۷- چرا علم زدایی؟ چرا توسعه نیافتگی؟ | ابوالفضل گرامی ۱۷۰- نامه ها ۱۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
سید هادی خامنه‌ای



دفتر مرکزی: تهران - خیابان جمهوری اسلامی - مقابل مسجد سجاد

پلاک ۳۴۲ طبقه چهارم تلفن: ۶۰۵۵۳۹۳ - ۶۰۵۹۸۳۳

فاکس: ۶۴۰۳۱۷۸ - صندوق پستی: ۱۳۳۶ - ۱۳۱۸۵

تلفن: ۸۸۴۳۶۵۱

آغازین کلام

□ به گواهی آگاهان، تاریخ روشنفکری در ایران، وارد مرحله نوینی شده است که مختصات و ویژگیهای این دوره، سبب تمایز آن از دیگر جنبشهای روشنفکری است. این کانون نوپا که البته هنوز در آغاز راه و ابتدای مسیر سنگلاخی سامانبخشی به مشکلات و بحرانهای نظری و عملی است، هم از حیث متدلوژی و هم به لحاظ مبادی و نیز هم از حیث غایات و اهداف، از سنت روشنفکری گذشته ما قابل تفکیک است. علیرغم پاره ای کاستی ها که در ساختار درونی و بیرونی جریان نوین روشنفکری به چشم می خورد. [ازجمله فقدان یک هویت تعریف شده، تفرق و پراکندگی نیروها، کمبود و یا نبود فضای مناسب برای ارتباطات نظری، عدم تجهیز به زبان واحد و بین الافراد بودن این زبان و...] بارقه های پرفروغی، امید را در جانها زنده و پویا نگاه می دارد. قصد آن را نداریم که به بررسی جریان روشنفکری و فراز و فرودهای آن بنشینیم ولی به نحو خلاصه می توان شاخصهای مهم و اساسی جریان روشنفکری طراز نوین را اینگونه برشمرد: به لحاظ متدلوژی، تکیه و تأکید بر خردگرایی مافوق تجربی. (به این معنا که هیچگونه وسواسی در انطباق هنجارهای علمی [= تجربی] با فرایندهای عقلی اعمال نمی شود.) و نیز بهره گیری از مکانیزمهای معرفت شناسانه و هستی شناسانه در راستای تحلیل موضوعات خرد. به لحاظ مبانی و مبادی، استخراج عناصر مطلوب و کارآ و بهره برداری بهینه جهت روزآمد نمودن آن مصالح خام. این مواد اولیه نیز عمدتاً مأخوذ از دین، ملیت، تجارب تاریخی و نیز دست آوردهای قابل استفاده سایر ملل است. از حیث غایت و غرض نیز جنبش روشنفکری نوین ویژگیهای خاص خود را داراست؛ تلاش در جهت ایجاد یک مبنای مستحکم و پولادین ثئوریک برای هرگونه عمل سیاسی - اجتماعی و همچنین پرهیز از احیاء هر نوع تمایلات شدید ملیت پرستی.

نگاهی به تاریخ روشنفکری در جامعه ایران، آشکار می سازد که چنین خصوصیتی در سنت رایج، یا بی سابقه و یا جریانی مغلوب و حاشیه ای بشمار می آمده است. روشنفکری سنتی [که البته می توان دوره زمانی خاصی را نیز برای آن تعیین نمود]. عمدتاً مساعی خود را مصروف و معطوف به عمل سیاسی و انقلابی و نیز رهبری کلان توده ها می نمود بی آنکه در یک فرایند طولانی و با رعایت جمیع ضوابط علمی، به ایجاد و پرداخت یک سیستم منسجم همت گمارد به نحوی که جذابیت و کارایی این سیستم نه از بحران دوره مبارزه بلکه از تأمل عمیق در جزئیات نظری و علمی ناشی شده باشد. به بیان دیگر برای روشنفکر سنتی آنچه در درجه نخست از اهمیت قرار داشت، میزان توانمندی و پتانسیل کارکردی یک ثئوری بود نه حقانیت و اتقان و استحکام ساختاری آن ثئوری. درحالی که موج نو روشنفکری بر این اوصاف اخیر تأکید می ورزد.

برای جریان روشنفکری نوین، معضلات و مسائل جدیدی طرح شده است ازجمله: نسبت دین و دموکراسی، نسبت دین و آزادی، مفهوم فلاح و تحقق آن در جوامع مختلف به لحاظ تاریخی، مقوله گوهر دین و اساس دعوت انبیاء، جمع آرمانهای آزادیخواهانه و عدالتجوینانه، نسبت نهاد امامت و متد وصایت با شرایط نوین حاکمیت در جهان جدید، رتبه زنان در قیاس با مردان و بالاخره مسأله مهم ایدئولوژی. نقادی در باب ایدئولوژی، مختص سالهای اخیر نیست بلکه مناقشات فلسفی در حوزه فلسفه اخلاق در زمینه ربط جهان بینی و ایدئولوژی، از گذشته دور رواج داشته است ولی چشم اندازهای نوین در بررسی مقوله ایدئولوژی ماهیتاً از آن مباحث قابل تفکیک است.

* * * * *

□ یادنامه هفدهمین سالگرد شهادت معلم شهید انقلاب، درواقع مجموعه ای است از آراء متعارضی که روشنفکران نیکخواه در باب ایدئولوژی ابراز داشته اند. ضرورت چنین عملی تنها در راستای فهم دقیق وظایف روشنفکران جدید این خاک، قابل درک است. جو مناسبی که در داخل حوزه های روشنفکری برای دیالوگ مستقیم در زمینه مسائل ضروری پدید آمده است، ایجاب می کند تا در فضایی بدور از غوغا سالاری و جنجال، مباحثی از این دست، طرح و شرح، و نقادی و صرافیه گردند. این نوع یادمان، شاید ماندگارترین و عقلایی ترین و در عین حال پرفایده ترین سبک بزرگداشت اندیشه یک متفکر است. خاصه اندیشمندی که هم خود را مصروف ایجاد یک دستگاه ارگانیک از آموزه های دینی - ملی نمود.

□ امروزه در پرتو گسترش اندیشه نقادی، به روشنی و بدور از تعصبات دوران شور، می توان اذعان نمود، حرکتی که معلم شهید دکتر علی

شریعتی به منظور «طراحی جامعه ایدئال» آغاز کرده بود از منازل آغازین مؤاست دین و معرفت بشری بوده است و تا انتهای این طریق تئوریهای همگرا و رقیب همچنان می توانند با حضور در دامن آزمونهای تاریخی، و یا به میزان مقاومت در برابر نقدهای تئوریک، حیات و هویت خویش را حفظ نمایند. تعبیری که معلم شهید از ایدئولوژیک کردن دین داشت، در مخالفت با متولیان قشر دین و آنانکه پیام خداوند را تنها در قالب ظاهر شریعت و احکام فقهی آن محصور گردانیده اند، ناظر است به «اخذ معارف معنوی و جهت بخش دیانت و دوباره تعریف آنها باتوجه به اقتضائات زمانه در مجموعه ای سیستماتیک و روشمند برای تطبیق انسان عهد فرهنگ و مجاهد دوره دعوت».

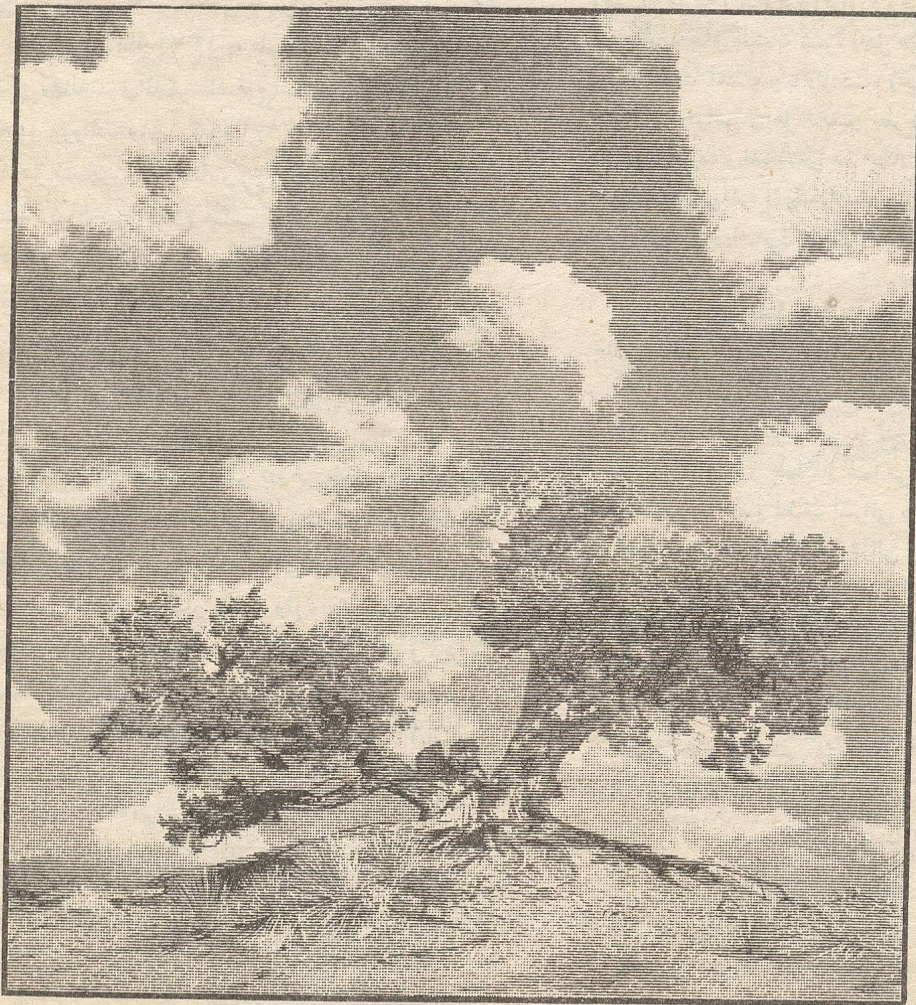
این تئوری اگرچه بزعم برخی هنوز تن به آزمون تاریخی نداده، اما در برابر موجی قوی از نقد عقلانی و دیدگان ناقدی که عمدتاً به مقام تحقق ایدئولوژیها نظر دارد، قرار گرفته است.

□ مجموعه حاضر شامل نقد و بررسی آراء دکتر علی شریعتی و دکتر عبدالکریم سروش درخصوص ایدئولوژی اندیشی است و ترتیب و تبویب آن چنین خواهد بود که با درمیان نهادن نظرات دکتر شریعتی (که از لابلای مجموعه آثار او برگرفته شده است) و تلخیصی از مقاله بلند «فربه تر از ایدئولوژی» اثر دکتر سروش، در فصول مختلف خود به نقادی این دو رأی می پردازد.

* * * * *

□ در انتها ضمن تکریم نام و یاد همه بزرگان عرصه خرد و حاملان امانت الهی، ارزشهای تفکر و شخصیت دردمند و دیندار شریعتی و شریعتی های زمانه را پاس می داریم و در آشفته بازاری که مس آلودگان برای رونق خویش، طاعنانه به زر حمله می برند، اندک مساعی خویش را مصروف تمهید فضائی علمی جهت تضارب آراء و دیالوگ فرهیختگان و معرفت آشنایان این دیار می نمائیم و به قلابکان هیچ نمی پردازیم!

چرا که: «الباطل يموت بترك ذكره»



گفتم در یک کلمه: تبدیل اسلام از صورت یک فرهنگ به یک ایدئولوژی.»

(مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۰۹)

«به نظر من، بهترین تعریف از مذهب این است که مذهب یک ایدئولوژی است و بهترین تعریف برای ایدئولوژی اینکه، ایدئولوژی ادامه غریزه است.»

(مجموعه آثار، ج ۲۷، ص ۱۴۰)

□ اگر به زندگی مرحوم شریعتی توجه شود و نخستین شیفتگیها و دلبردیهای او کشف گردد، کلید شخصیت و تفکر او به دست خواهد آمد.

□ از نخستین آثار شریعتی، ترجمه کتابی درباره ابوذری غفاری است... این کتاب که منتشر شد، روح او را با خود به میان مردم برد و نشان داد اولین کسی که از او دل برده است، کیست و شریعتی چگونه تمام عشق و اخلاص خود را نثار آن شخصیت کرده است:

در این باب وی در یک میزگرد نکاتی شنیدنی دارد:

● بنابراین، ناچارم از مراد محبوبم، ابوذری غفاری - که اسلام و تشیع و آرمان و دردم و داغم و شعارم را از او گرفته‌ام - تقلید کنم، که وقتی در مدینه و شام فریاد برآورد و تندروی‌هایی کرد که «هیچ مصلحت نبود!» و به جای آنکه به شیوه «اهل علم و تحقیق و نقد» بنشیند و خیلی آرام و آهسته آهسته و با «نزاکت» و بی‌سر و صدا، «حقایق» را برای عده‌ای از خواص و اهل تحقیق مطرح کند، آن هم در لفافه تعبیراتی که «کسی بو نبرد» و اشکالاتی هم ایجاد نکند، استخوان پای شتری را از کسوجه برمی‌دارد و یک راست سراغ خلیفه رسول‌الله و بر سر امیرالمؤمنین فریاد می‌زند: «ای عثمان، فقرا را تو فقیر و اغنیاء را تو غنی کردی.»

... من محقق علمی نیستم، بار قرن‌ها شکنجه و شهادت تاریخ بر جانم سنگینی می‌کند ... و اکنون به خانه گلین و متروک فاطمه پناه برده‌ام... و می‌بینم که قومی اکنون همین خانه را دکان کرده‌اند و این قبله‌ای را که برایم کعبه‌ی رهایی از پنج هزار سال بندگی جور و جهل است، پایگاه جور و جهل، و شما می‌گویید تحقیقات آهسته و علمی و همراه با نزاکت نرم و لطیف اشرافی به عمل بیاورم؟ منطق شیعه‌هایی چون من منطق ابوعلی سینا و غزالی و محقق و مستشرق نیست، منطق ابوذری است: استخوان پای شتر بر فرق کعب‌الاحبار، هر چند پشت سر عثمان! آخر برادر دعوا بر سر یک «نظریه علمی» نیست، بر سر میراث عبدالرحمن عوف است! روشن شد؟

(شریعتی، علی، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۳۰۰)

□ مرحوم شریعتی در درجه اول یک مورخ بود و مدخل اصلی ورود او به اسلام، تاریخ بود. وی نه تنها از روزنه تاریخ که از روزنه جامعه‌شناسی نیز به اسلام نظر می‌کرد و از همین روزنه بینشی نسبت به ابوذری پیدا کرده بود که او را به سوی اسلام ابوذری پرور می‌راند.

□ برای شریعتی ابوذری یکپارچه ایمان و خشم و جهاد بود. مجسمه مکتب و مکتب مجسم بود، برخلاف بوعلی که کوه

تلخیصی از:

مقاله «فربه تر از ایدئولوژی»

□ دکتر عبدالکریم سروش

مقدمه: آنچه در پی خواهد آمد خلاصه‌ای است از مکتوب استاد دکتر عبدالکریم سروش تحت عنوان «فربه تر از ایدئولوژی» که در کتابی تحت همین عنوان توسط مؤسسه فرهنگی صراط در اسفندماه ۱۳۷۲ به طبع رسیده است.

توضیح آنکه مقاله فوق‌الذکر تلفیقی است از سخنرانیهای هفتگی ایشان در مورخه‌های: ۱۳۷۱/۳/۲۴، ۱۳۷۱/۴/۵، ۱۳۷۱/۴/۱۲ در مسجد امام صادق (ع) تهران که در شماره چهاردهم ماهنامه کیان نیز (قبلاً) چاپ گردیده بود.

همچنین اشاره به این نکته نیز خالی از فایده نخواهد بود که ارجاعات موجود به آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی در کتاب «فربه تر از ایدئولوژی»، در کیان شماره ۱۴ احتمالاً به علت ضیق صفحات و همچنین حجم وسیع این مقاله، درج نگردیده است.

ما در این تلخیص با حذف اکثر توضیحات مفصل و مثالهایی که استاد بدانها پرداخته‌اند ضمن رعایت امانت کامل در بیان فشرده جمیع سخنان ایشان، تمامی پانوشتهای این مقاله را درخصوص ارجاع به آثار دکتر، وارد متن نموده‌ایم و در انتها خلاصه‌ای از مقاله «در باب نسبت ایدئولوژی و دین» که آن هم در انتهای کتاب «فربه تر از ایدئولوژی» آمده است، از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم و علاقمندان را جهت ایضاح بیشتر به آن کتاب ارجاع می‌دهیم:

□ یکی از مهمترین اهداف مرحوم شریعتی، ایدئولوژیک کردن دین و جامعه بود.

● «یکی از همفکران از من پرسید: به نظر تو مهمترین رویداد و درخشانترین موقعیتی که ما در سالهای اخیر کسب کرده‌ایم، چیست؟

سنگینی از طبیعیات و الهیات بود. آنچه شریعتی را واداشت تا به اسلام به چشم یک ایدئولوژی بنگرد و خواهان برپائی یک جامعه ایدئولوژیک بشود، همین عشق نخستین او به ابوذر ناآرام و شورشگر و مؤمن بود:

● «اسلام را دو تکه کرده اند، یک تکه اش را به صورت احکام عبادی و مراسم و شعائر ناآگاهانه تکراری موروثی، برای عوام عقب مانده، در تکیه ها و روضه ها و دوره ها، یک تکه اش را به صورت رشته های تخصصی علمی در مدرسه ها، و به قول بعضی، برای «اهل فن»! اسلام فنی!

پس آن اسلامی که یک بدوی صحراگرد را - بدون اینکه تحصیلات فنی، فلسفی، علمی و تخصصی کند، - با یک شعار توحید و یک آگاهی روشن به رسالت و یک خودآگاهی انسانی، بیدار می کرد و برمی افروخت در برابر زمان، به فریادش می آورد و «ابوذر»ش می ساخت، کجا است؟ کجا سراغش را باید گرفت؟ از که باید آموخت و چگونه؟»

(مجموعه آثار، ج ۷، ص ۱۰۱)
از نظر او بهترین شیوه ابوذری، ایدئولوژیک کردن اسلام و جامعه بود که موضوع بحث کنونی ماست.

□ مفهوم ایدئولوژی = ایدئولوژی عبارتست از مکتبی سیستماتیک و سامان یافته که ارکان آن کاملاً مشخص شده است؛ ارزشها و آرمانها را به آدمیان می آموزاند. موضع آنها را در برابر حوادث و سؤالات معین می کند و راهنمای عمل ایشان قرار می گیرد.

□ مرحوم شریعتی می کوشید که ایدئولوژی را از علم و فلسفه جدا کند. وی ایدئولوژی را بالاتر از علم و فلسفه می نشاند و معتقد بود که اگر کسی ایدئولوژی نداشته باشد، انسان نیست. علم و فلسفه چه صادق باشند، چه کاذب، خبر از دنیای خارج می دهند و در آنها داور ارزشی وجود ندارد. درحالی که ایدئولوژی در درجه اول بیانگر آرمانها و ارزشهاست، ایدئولوژی در این معنا، راهنمای عمل و تعیین بخش به مواضع سیاسی و اجتماعی و اخلاقی آدمی است ...

● «ایدئولوژی»، عبارت از عقیده و شناخت عقیده است و به معنی اصطلاحی، پیش و آگاهی ویژه ای است که انسان نسبت به خود، جایگاه طبقاتی، پایگاه اجتماعی، وضع ملی، تقدیر جهانی و تاریخی خود و گروه اجتماعی بی که بدان وابسته است دارد و آن را توجیه می کند و براساس آن، مسئولیتها و راه حلها و جهت یابیها و موضعگیریها و آرمانهای خاص و قضاوتهای خاصی پیدا می نماید و در نتیجه، به اخلاق، رفتار و سیستم «ارزش»های ویژه ای معتقد می شود. یعنی براساس جهان بینی ای که داری و برپایه های نوع «جامعه شناسی» و «انسان شناسی» و «فلسفه تاریخ»ی که داری، عقیده ات درباره زندگی و به زندگی و رابطه خودت با خودت، با دیگران و با جهان چیست؟ چگونه باید زیست و چه باید کرد؟ چه اجتماعی باید ساخت و یک نظام اجتماعی را به طور ایده آل چگونه باید تغییر داد و هرکس به عنوان فرد، نسبت به جامعه چه مسئولیتی دارد؟ چه

درگیریها، چه پیوندها، چه دلبستگی ها، چه ایده آلها، چه نیازها، چه مبانی اعتقادی، چه ارزشهای مثبت و منفی، چه رفتار جمعی، چه ملاک خیر و شر و بالاخره چه ماهیت انسانی و هویت اجتماعی دارد؟ بنابراین، ایدئولوژی، عقیده ای است که جهت اجتماعی، ملی و طبقاتی انسان را و همچنین سیستم ارزشها، نظام اجتماعی، شکل زندگی و وضع ایده آل فرد و جامعه و حیات بشری را در همه ابعادش تفسیر می کند و به «چگونه ای؟»، «چه می کنی؟»، «چه باید کرد؟» و «چه باید بود؟» پاسخ می دهد.

(مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۲۸ و ۲۹)

□ ... کسی مثل مرحوم شریعتی که ابوذر قاطع، صریح و شورنده، نخستین معشوق اوست هنگامی که در مکان مقام ایدئولوژیک کردن دین قرار می گیرد، لاجرم:

اولاً: ارکان دین را مطابق رأی خود (که برگرفته از شیفتگی نخستین اوست) مشخص می کند و ثانیاً: روابط میان آنها را به نحو خاصی و از طرق ویژه ای تعیین می کند و به آنها وضوح کافی می بخشد.

نخستین درسهایی که شریعتی تحت عنوان «اسلام شناسی» در حسینیه ارشاد القاء و افاده کرد با ارائه «طرح هندسی مکتب» شروع می شد. وی از دل ایدئولوژی نیز ویژگیهای جامعه ایده آل و انسان ایده آل را بیرون می کشید.

● «مکتب عبارت است از مجموعه هماهنگ متناسب بینش فلسفی، عقاید مذهبی، ارزشهای اخلاقی و روشهای علمی، که در یک ارتباط علت و معلولی با هم یک پیکره متحرک معنی دار و دارای جهتی را می سازد که زنده است و همه اندامهای گوناگونش از یک خون تغذیه می کنند و با یک روح زنده اند.»

(مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۱۱)

□ دکتر شریعتی براساس مطالعاتش بر روی «مکتبهای اعتقادی مذهبی یا اجتماعی» طرح زیر را برای یک «مکتب اعتقادی کامل» ارائه می کند:

● «۱ - جهان بینی (زیربنای مکتب) ۲ - انسان شناسی ۳ - فلسفه تاریخ ۴ - جامعه شناسی (سه پایه اصلی) ۵ - ایدئولوژی ۶ - جامعه آرمانی ۷ - انسان آرمانی.»

(مجموعه آثار، ج ۲۷، ص ۳۴)

● اوصاف ایدئولوژیها:

۱ - اولین وصف مهم ایدئولوژیها این است که به منزله سلاح عمل می کنند.

● «... چنین اسلامی و تشیعی را نه تنها به عنوان یک ایمان قلبی دینی و یا یک فرقه خاص مذهبی، بلکه به عنوان یک ایدئولوژی کامل و غنی و مترقی و نیرومند در یک حزب، حزب خدایی خلق، انتخاب کند و با مجهز شدن بدان، در صحنه تضادهای اجتماعی و کشاکشهای فکری و جنگهای نیرومند ایدئولوژیهای جهانی حضور یابد و با این سلاح قاطع، نه همچون مذهبیهای سنتی که حالت گریز و ترس و

ضعف دارند، بلکه همچون مجاهدی که مطمئن و مسلح، در جبهه افکار شرق و غرب، حالت هجوم و حمله پیدا کند...»

(مجموعه آثار، ج ۱، ص ۱۴۴)

«ایمان زائیده ایدئولوژی ارزش دارد نه ایمان ارثی یا تقلیدی. طبقه محروم که روی کار می آید خودش ایدئولوژی را می کشد و آن را ضعیف و منحرف می کند. یعنی به خاطر اینکه بماند و قدرت داشته باشد، اسلحه اش را پنهان می کند.»

(مجموعه آثار، ج ۱۱، ص ۱۴۸)

ایدئولوژیک کردن دین در واقع مناسب پیکار کردن اوست.

● شریعتی ایدئولوژی را بالاتر از علم و فلسفه می نشاند و معتقد بود که اگر کسی ایدئولوژی نداشته باشد، انسان نیست.

۲ - دقیق، واضح و قاطع (اند).

به همین سبب ایدئولوژی به هیچ وجه چون و چراهای فلسفی، تردیدهای علمی و تساهل های عرفانی را برنمی تابد.

۳ - هرگونه ایدئولوژی که از دل مکتب دینی بیرون کشیده می شود، ناگزیر گزینشی است. از خصوصیات ایدئولوژیک کردن مکتب، پیراستن آن از زوائد و مناسب کردنش برای سفر، حرکت، هجرت و پیکار است.

۴ - این سلاح متناسب با نوع دشمن و نوع پیکار ساخته می شود... به همین سبب ایدئولوژیها همیشه موقتی هستند، باز به همین سبب ایدئولوژیها نه تنها دشمن ستیز که دشمن تراش و دشمن خواه نیز هستند. هم در برابر یک دشمن ساخته می شود و به کار می آیند و هم برای آنکه همواره به کار بیایند و همواره جوان و تازه بمانند، طالب آن هستند که همواره دشمنی در برابرشان باشد (واقعی یا موهوم) ... ایدئولوژی قائم به وجود دشمن است و بدون دشمن حیات ندارد.

۵ - برای ایدئولوژیها، اصل، ایجاد «حرکت» است نه «کشف حقیقت» و به همین سبب بیشتر به انقلاب می اندیشد تا به استقرار.

۶ - و لذا وصف ششم ایدئولوژی آن است که متعلق به دوران تأسیس است.

● «در جامعه شناسی یک اصلی هست به این نام: «تبدیل موومان» (Movement) یعنی: نهضت و حرکت به انستی توسیون (Institution) یعنی: نظام و سازمان.» به این معنی که در جامعه، حرکتی براساس ایده آلها و هدفهایی، ایجاد می شود، و یک فکر، یک گرایش، یک ایمان جوان متحرک است که این نهضت را (به آن معنای حقیقی کلمه، یعنی، حرکت، ورزش) ایجاد می کند...»

(مجموعه آثار، ج ۹، ص ۳۰ - ۳۱)

«این نهضت در مسیر خودش حرکت می کند، یک حرکت مدعی زمان و تغییردهنده نظام موجود که، می خواهد ویران کند و با یک حالت انتقادی شدید نسبت به هرچه که وضع موجود را نشان می دهد یا می سازد، وضع دیگری را پیش آورد و شرایط نوی را بیافریند.

همه چیز را تغییر می دهد، نهضت به هدف می رسد. یا بی آنکه به هدف برسد به اوج قدرتش می رسد. اما بدانجا که رسید. درگیری و مبارزه اش از بین می رود، سد و مانعی دیگر در برابرش نیست، به قدرتش که رسید، حالش عوض می شود، می ایستد! متوقف می شود! حالت متحرک و انقلابی را از دست می دهد و حالت محافظه کاری می گیرد! چون اول می خواست دشمن را خلع سلاح کند و نظام را عوض کند، حالا خودش قدرتمند و حاکم است و می خواهد خودش را حفظ کند و نگهدارد. لذا حالت ضدانقلابی پیدا می کند.»

(مجموعه آثار، ج ۹، ص ۳۱)

«این قانون تبدیل حرکت به نظام است که بدین صورت، یک ایمان جوشان که همه ابعاد جامعه را به هیجان و حرکت و دگرگونی انقلابی می آورد، تبدیل می شود به یک انستیتوسیون، یعنی یکی از نهادها و

● ایدئولوژی مکتبی سیستماتیک و سامان یافته است که ارکان آن کاملاً مشخص شده، ارزشها و آرمانها را به آدمیان می آموزاند. موضع آنها را در برابر حوادث و سؤالات معین می کند و راهنمای عمل قرار می گیرد.

پایه های ثابت و رسمی جامعه، که با دیگر نهادها و پایه ها و دیواره های جامعه پیوند خورده و جور شده است، و خود یکی از انستیتوسیون ها شده مثل: حکومت، خانواده، زبان، یا مثل بیمه، بانک، بازنشستگی، صندوق پس انداز، بلیط بخت آزمایی...»

(مجموعه آثار، ج ۹، ص ۳۹)

«ظهور ایدئولوژی و انقلاب، همان دوره بعثت است. زمانی که این ایدئولوژی و انقلاب، وارد تاریخ می شود، سنت تاریخی، فرهنگ، تمدن، علوم و غیره به شکل ادامه آن انقلاب و ایدئولوژی، به وجود آمده، گسترش می یابد اما خود انقلاب یا ایدئولوژی، از بین می رود! ابوعلی سینا که مرد فرهنگ و علم است به وجود می آید اما ابوذر - که مظهر ایدئولوژی و انقلاب است - دیگر از بین می رود! دانشگاهها و حوزه های علمی بزرگ، در شرق و غرب عالم اسلام، به وجود می آید. از آنها علما، فلاسفه، فقها، مفسرین و متکلمین بزرگی برمی خیزند، اما یک ابوذر دیگر، و حتی یک نیمه ابوذر هم برنمی خیزد، چرا که علم، تمدن و فرهنگ، جانشین ایدئولوژی و ایمان و انقلاب شده است. اینست که در دوره بنی عباس، قبه اسلام، مرکز علم، تمدن و فرهنگ می شود اما خود اسلام، بازیچه دروغهای هارون و مأمون، بازیچه دست متوکل و معتصم، جانشینان پیغمبر و پاسداران سنت پیغمبر و بازیچه دست هزار و یکشبها و کاخ افسانه ای بغداد!

اطراف این خلفا را هم جمع کثیری از فقها، علما، مدرسین و محدثین می گیرند و اسلام را به سود کاخ هزار و یکشب توجیه می کنند و مردم هم با گرسنگی و بدبختی و ذلت و اسارت، به نام صبر و قناعت و

تسلیم و رضا در برابر مشیت و اطاعت اولوالامر و حکومت الهی ... تمکین! همواره این چنین بوده است که جلا، وارث شهید می‌شود، ارتجاع، وارث انقلاب، شرک، خلیفه توحید و بالاخره تاریخ، فرهنگ و سنت تاریخی، جانشین ایدئولوژی و انقلاب و حتی قاتل، عزادار مقتول...

(مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۲۵۵ - ۲۵۶)

□ نظریه پردازان انقلابی در چین، کوبا و آمریکای لاتین و بالاخص مائو و چه گوارا و رژی دبره دریافته بودند که ایدئولوژی، اصالتاً تئوری انقلاب و تأسیس است و چندان به کار دوران استقرار نمی‌آید، از این رو نظریه «انقلاب در انقلاب» را مطرح کردند. مطابق این نظریه، یک جامعه انقلابی را همواره باید در حال انقلاب نگاه داشت و چون انقلاب، مستمر و دائم است همواره به حربه انقلابی یعنی ایدئولوژی حاجت دارد.

مرحوم شریعتی نیز دریافته بود که ایدئولوژی تئوری تأسیس و نهضت است و لذا در آثارش راههای پیشگیری از تبدیل نهضت (Movement) به نهاد (Institution) را معرفی می‌کرد که عبارتند از: ۱ - اجتهاد ۲ - امر به معروف و نهی از منکر ۳ - مهاجرت؛

□ راه‌حلی که مرحوم شریعتی پیشنهاد کرده است، قابل تأمل است. اما آنچه که فعلاً در این بحث برای ما مهم است، اجماع و توافق این نظریه پردازان است بر سر این نکته که

● ایدئولوژیها: ۱ - به منزله سلاح عمل می‌کنند ۲ - دقیق و واضح و قاطعند ۳ - گزینشی اند ۴ - موقتی اند ۵ - بر حرکت بیش از حقیقت تأکید دارند ۶ - متعلق به دوران تأسیس اند.

ایدئولوژی تئوری دوران تأسیس است و برای دوران استقرار باید فکری کرد.

● «انحراف یک انقلاب اجتماعی همین است که وقتی اول، انقلاب به وجود می‌آید، براساس ایدئولوژی است، ولی بعد از انقلاب منحنی و منجمد می‌شود و به صورت فرهنگ و تمدن درمی‌آید. نباید گذاشت که یک انقلاب فکری تبدیل به یک تمدن و نظام علمی شود. بلکه باید همواره نظام علمی و تمدن را همچون ابزارهایی برای ایدئولوژی استخدام کرد و این دو منحنی را روی یک خط انداخت.»

(مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۳۵۸)

«تری هست به نام «انقلاب دائمی» که نشان می‌دهد چگونه می‌توان جامعه‌ای را که جبراً به حالت تدافعی و سکون می‌افتد، به صورت مصنوعی و ارادی، رهبری کرد و در انقلاب دائمی قرارش داد و به صورت انقلابهای پیاپی همواره تجدید حیاتش کرد و به این شکل است

که می‌توان از سقوط منحنی تدافعی جامعه، همواره تجدید حیاتش کرد و به این شکل است که می‌توان از سقوط منحنی تدافعی جامعه، جلوگیری کرد.»

(مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۶۵)

«اجتهاد، در مسأله ایدئولوژی است و «امر به معروف و نهی از منکر»، در نظام و روابط اجتماعی است اما «هجرت» در سرنوشت قومی و ملی، یا طبقاتی است، به صورت گروهی یا فردی. و مهاجرت در دو شکل انجام می‌گیرد، که یکی مهاجرت درونی و انفسی است و یکی مهاجرت بیرونی و آفاقی است.»

(مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۶۷)

□ توجه به وجود این دو دوران شاید یکی از راههای مهم فهم دین باشد. گویی بعضی از مقولات دینی را وقتی بهتر می‌توان فهمید که آنها را متعلق به دوران تأسیس و نهضت بدانیم و آنها را سلاحهای مناسبی برای پیکار بشماریم نه شیوه‌هایی دائمی برای زندگی (یعنی متعلق به دوران استقرار)...

□ اصولاً مرحوم شریعتی تبدیل شدن نهضت به نهاد را، امر نامطلوبی می‌یافت و به همین سبب نمی‌خواست چنین شود. ایشان معتقد بود که در دوران صفویه، تشیع از یک نهضت به یک نهاد بدل شد. شیعه تا زمانی که قدرت و حکومت نداشت، به تعبیر او یک حزب تمام بود و تمامی شؤون و اطوار و مقتضیات یک حزب را داشت. یک اقلیت مظلوم، سرکوب شده، اما هویت از دست نداده و مبارز بود که خون کربلا در رگهایش می‌جوشید. با هر قدرت ستمگری درمی‌افتاد و از این طریق نهضت بودن خود را استمرار می‌بخشید. اما هنگامی که به قدرت رسید و احساس کرد آنچه را که می‌خواسته، بازیافته، خون بدل به تریاک شد.

□ در دل تصویری که مرحوم شریعتی از تبدیل شدن نهضت به نهاد ترسیم می‌کرد، نامطلوب بودن این تبدیل نهفته بود. اگر سؤالی هست این است که آیا نهاد همواره ضد نهضت

● ایدئولوژیک کردن دین، حیرت‌زایی، حکمت‌آفرینی و عمق را از دین می‌گیرد. شارع نیز هیچگاه دین را به صورت یک ایدئولوژی عرضه نکرده است.

است؟ ... حق اینست که می توان نهضت و نهاد را دو چهره امر واحد دانست.

□ این از نقصانهای جدی ایدئولوژیهاست که برای دوران استقرار و نهادی شدن تئوری ندارند.

۷ - وصف هفتم اینکه، ایدئولوژی به این معنا، به رهبر یا طبقه معینی از مفسران رسمی ایدئولوژی نیازمند است.

□ باید چنان کنیم که ایدئولوژی یک معنا بیشتر ندهد و یک راه، بیشتر پیش پای ما نگذارد، اگر اختلاف آراء، رسمیت داشته باشد و آدمیان بتوانند آراء مختلفی را از مکتب استنباط و براساس آن عمل کنند، تشتت اجتماعی پدید خواهد آمد و این همان چیزی است که با فراهم آوردن ایدئولوژی از آن می گریختیم. بنابراین ما به یک تفسیر رسمی از ایدئولوژی احتیاج داریم.

□ البته شریعتی ضرورت نیاز به عالمان دین را انکار نمی کرد اما وجود یک صنف و طبقه رسمی روحانیت را به صلاح جامعه دینی نمی دانست.

● متأسفانه مذاهب، از آن رو که یا یکسره غرقه روح و ماوراءاند و یا متولیان رسمی شان، یعنی «طبقه روحانی» شان که مفسر و آموزگار و مرجع آند، به خاطر مصالح طبقاتی و دنیاپرستی شان و همدستی همیشگی شان با قدرت ها و طبقات حاکمه، روح و جهت اجتماعی و مترقی و این جهانی را از این مذاهب گرفته اند و آن را به صورت اخلاقی فردی، زهدگرائی، اجرت پرستی مطلق و اغفال از واقعیت گرایی درآورده اند و طبیعتاً نسل روشنفکر و آگاه که واقع گرا، عینیت بین است و در قبال سرنوشت این جهانی مردم خود را مسؤول احساس می کند و نیز توده محرومی که رنج های عینی و دنیائی گرسنگی، نژادپرستی، جهل، استعمار، بهره کشی و تحقیر و تبعیض را با پوست و گوشتش حس می کند و به خود آگاهی رسیده و برای نجات خود بپا خاسته، چون مذاهب را در اندیشه دنیای دیگر و غرقه در رنج ها و آرمان ها و عشق های دیگر می یابد، و حتی غالباً عامل تخدیر روحی و اغفال ذهنی و نیز ابزار دست نگهبانان جور و جهل، از آن می گریزند و آرمان های خود را در ایدئولوژی های انسانی غیر مذهبی می جویند و این است که مذهب از جنبش بازمانده و رسالت خود را در این عصر از دست داده و نسل جوان و متعهد که همواره نهضت های بزرگ ایمان و جهاد را در تاریخ مذاهب بزرگ، اینان توان و تکان می داده اند و شعله پیامی را در یک عصر دامن می زده اند - از ایمان به دور مانده و عمق و تپش و خلاقیتی را که در «آگاهی عاشقانه» ای نهفته است که نامش «دین» است، از دست داده است.

(مجموعه آثار، ج ۹، ص ۱۱۱)

«می بینیم که شیعه علوی، در طول هشت قرن (تا صفویه)، نه تنها یک نهضت انقلابی در تاریخ است و در برابر همه رژیم های استبدادی و طبقاتی خلافت اموی و عباسی و سلطنت غزنوی و سلجوقی و مغولی و تیموری و ایلخانی - که مذهب تسنن دولتی را مذهب رسمی خود ساخته بودند - جهادی مستمر در فکر و در عمل بوده است، بلکه همچون یک حزب انقلابی مجهز آگاه و دارای ایدئولوژی بسیار عمیق و

● ایدئولوژیک کردن جامعه نه ممکن است و نه مطلوب، ممکن نیست چون نیازمند حجم وسیع و عظیمی از اطلاعات است و مطلوب نیست چون یک حربه کاری و بُرنده همیشه بدست آدمیان پاک و پارسا نمی افتد.

روشن، شعارهای قاطع و صریح و تشکیلات و انضباط دقیق و منظم، رهبری اکثر حرکت های آزادیخواه و عدالت طلب توده های محروم و ستمدیده را به دست داشته و کانون خواست ها و دردها و سرکشی های روشنفکران حق طلب و مردم عدالت طلب به شمار می آمده است و بدینگونه در طول تاریخ، هر چه زور، فشار، حق کشی، غصب حق مردم، بهره کشی از دهقانان، نظام اشرافیت، تضاد طبقاتی، اختناق فکری و تعصب فرقه ای، وابستگی علمای دینی به حکام دنیایی و فقر و ذلت توده ها و قدرت و ثروت حکام خشن تر و وقیح تر می شده است، جبهه گیری شیعه قوی تر و شعارهای اساسی نهضت اثر بخش تر و مبارزه شیعیان حادث تر و سنگین تر می شده است و از صورت یک مکتب فکری و علمی و مذهبی ویژه روشنفکران و خواص، به عنوان فهم درست اسلام و فرهنگ اهل بیت، در برابر فلسفه یونانی و تصوف شرقی، به شکل یک نهضت سیاسی و اجتماعی عتیق و انقلابی در میان توده ها و به ویژه روستائیان توسعه می یافته است و قدرت های زور و روحانیت های تزویر را که به نام مذهب سنت، بر مردم حکومت می کرده اند بیشتر به هراس می افکنده است و این است که حتی خلفا و سلاطین شبه روشنفکر و آزاداندیشی که یهود و مسیحیت و مجوس در دربارشان آزادی و حرمت و نفوذ داشتند و حتی دهریون را آزادی بیان می دادند، از شیعه چنان به غیظ و خشم یاد می کنند که تنها قتل عام ساده آنان قلبشان را آرام نمی ساخت و زنده پوست کندن، میل به چشم کشیدن، زبان از قفا بیرون کشیدن و شمع آجین کردن، سیاست های رایجشان بود و مورخان و فقیهان و حتی فیلسوفان و عارفان دستگاه نیز هرگونه اتهامی و جعلی و سابقه ای را برای بدنام کردن شیعه عبادت می شمردند!.

(مجموعه آثار، ج ۹، ص ۸ - ۹)

□ ... می توان ایدئولوژی را مرادف و معادل مکتب یا دین گرفت در این صورت سخنان و نقدهای ما در این نوشتار به هیچ وجه ناظر به این معنای ایدئولوژی نخواهد بود.

□ همه سخن ما در اینجا در باب ایدئولوژی به معنای مجموعه ای از اندیشه ها است که اهم مشخصاتشان این است که:

- اولاً درخور پیکارند و لذا دشمن کوب و دشمن تراش اند.

- و ثانیاً چندان طالب وضوح و قطعیت در مسائل مهم

انسانی اند که سر از قشریت درمی آورند.

- و ثالثاً حاجت به طبقه رسمی مفسران را القاء و افاده

می کنند.

● به قالب ایدئولوژی درآمدن دین، حداکثر آن را در سطح شریعت باقی خواهد نهاد و «طریقت» و «حقیقت» یعنی بطون دیگری از دین که عارفان دریافته بودند، مغفول خواهد افتاد. عرفان ایدئولوژیک یک تناقض است.

- و رابعاً خواستار یکنواخت اندیشی‌اند و نسبت به تنوع و کثرت آراء، بی‌تحمل‌اند (نباید گفت برای عمل به تفسیر واحدی نیازمندیم اما در مقام نظر، استنباطات و اجتهادات گونه‌گون را ارج می‌گذاریم و رواج می‌دهیم، این نشدنی است).
- و خامساً بیش از آنکه حقیقت‌جو باشند، حرکت پسندند.

- و سادساً به سبب همین اوصاف، مدعی کمال و جامعیت و استغناء از دیگران، بی‌اعتنا به عقل و مریدپرور و ارادت‌طلب و گاه تحمیل‌گر و نفرت‌فروش‌اند.

□ باری از میان اوصاف یاد شده، سه وصف اول و دوم و ششم، اوصاف مادرند و بقیه اوصاف از آن سه زاده می‌شوند.
□ مارکسیسم به این معنا و با این اوصاف، یک ایدئولوژی تام است. فاشیسم هم.

□ لیبرالیسم گرچه یک مکتب فکری و عملی است، (و به معنای اول، یک ایدئولوژی است) اما با توجه به اوصاف بیان شده آن را ایدئولوژی (به معنای دوم) نمی‌توان خواند.

□ ایدئولوژیک کردن دین، ستاندن جاودانگی و دریا صفتی و رازمندی و پرتوانی و توانگری دین است... نباید گفت که چون ما آرمان لازم داریم پس دین همان آرمان است. چون ما سلاح برای پیکار با دشمن می‌خواهیم پس دین همان سلاح است. چون ما به ایدئولوژی حاجت داریم پس دین همان ایدئولوژی است... مگر انسان دیندار بدون آرمان است که شما آرمان را در ایدئولوژی یا در دین ایدئولوژیک شده می‌جوید؟
□ نباید تفسیری سطحی و رسمی و انعطاف‌ناپذیر و نهائی از دین داد. که جای آن یوسف در این زندان نیست که دین «فربه‌تر از ایدئولوژی» است.

□ ... ایدئولوژی، در اصل، مرامنامه انسان معترضی است که خود را خدا می‌داند و به تفسیر جهان قانع نیست و در پی تغییر آن است، آن هم تغییری زیر و روکننده و سقف شکافنده و طرح نو دراندازنده.

● «فیلسوف و عالم تماشاچی جهان‌اند و ایدئولوگ مدعی‌ای که در جایگاه خدا ایستاده است و امر و نهی می‌کند و خوب و بد، ویران می‌کند و می‌سازد، انتقاد می‌کند و تصحیح، خط‌مشی تعیین می‌کند و جهت و شعار و آرمان...»
(مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۲۷۷)

- باری، به دنبال همه این سخنان باید بیفزاییم که مبادا گمان رود که شریعتی در ایدئولوژیک کردن دین، جامعه‌ای بسته و مقلد و زورشنو و ناآگاه و مدّاح و کین‌توز و متحجر را می‌جسته است با مرزهای بسته و مغزهای شسته. نیکخواهی و دردمندی و پاکبازی و عدالت‌طلبی و دلیری و جهل‌ستیزی و عزت‌پسندی و خردورزی آن اصلاح‌طلب بزرگ، جایی برای چنین بدگمانی‌ها باقی نمی‌نهد. اما حساب نظریه از نظریه پرداز جداست. نظریه، حیاتی مستقل از نظریه‌پرداز در پیش می‌گیرد و لوازمی منطقی دارد و عواقبی ناخواسته ببار می‌آورد، که در

● کار مصلحان، این نیست که دین را جهت‌دار کنند (یعنی ایدئولوژی بسازند) آنان باید آدمیان را جهت‌دار کنند. تقوی داشتن همان جهت‌دار بودن است.

مخیله و محاسبه صاحب‌نظریه نمی‌آمده است. به علاوه، تبعیت از الگوی شریعتی را با تقلید از وی نباید یکی گرفت. گروهی امروزه به «تقلید» از وی دعوت می‌کنند، بی‌آنکه به تعبیر نیکوی خود شریعتی «جغرافیای حرف» (و به تعبیر من، «فصل عمل») را منظور دارند. این گونه تقلید، جز صورت‌گرایی و شکل‌پرستی جزئی و خام، مضمونی ندارد. از اسم و صورت باید به مسمی و معنا عبور کرد. در هر فصلی نمی‌توان کاشت و در هر فصلی نمی‌توان دروید. باید فصل خود را شناخت. ایدئولوژی از آن دوران تأسیس است و او مؤسس بود. دنباله کار او را باید گرفت اما دنباله‌روی از او هیچ‌کس) نباید کرد. معلمان خوب، هیچ‌گاه نمی‌پسندند که شاگردانشان همیشه نابالغ بمانند تا همیشه شاگردشان باشند. روزی، نفس این معلمی، نسبت‌ها را عوض می‌کند و شاگرد مقلد را از مرتبه تقلید می‌رهاند. معلمی، برای نفی نسبت شاگردی و معلمی است نه برای ابقاء آن.

دین ایدئولوژی‌شدنی نیست

۱ - اولین و آشکارترین دلیل اینکه شارع هیچگاه دین را به صورت یک ایدئولوژی عرضه نکرده است.

۲ - دلیل دوم آنکه دین امری رازآلود و حیرت‌افکن است. ایدئولوژیک کردن دین حیرت‌زایی، حکمت‌آفرینی و عمق را از دین می‌گیرد. گویی شعری را به نثر ترجمه کرده و دین همان شعر پر ایهام، پراهام است که وقتی به ایدئولوژی بدل شود، نثری بی‌روح و تک‌بعدی و ملال‌آور از آب درخواهد آمد و اگر شعر فربه‌تر از نثر است، دین هم فربه‌تر از ایدئولوژی است.

● من در همینجا می‌خواهم به یک تعارض و کشمکش در اندیشه و به تبع آن در روح شریعتی اشاره کنم. شریعتی یک

روح کاملاً عاشق و شیفته داشت. در «گفتگوهای تنهایی»، «هبوط» و «کویر» روح واله، ملتهب و بی تاب او در نثر سحاری که با شعر پهلوی می زند، به خوبی متجلی است. کلام او هنگامی که از معشوقهای خود - امام حسین، زینب، ... - نیز سخن می گفت، بسیار گرم و گدازنده می شد. شریعتی مانند آرش کمانگیر که روح خود را در تیر نهاد، روح خود را در کلام خود می نهاد. چنین انسانی که عشق بر وجود او حکومت می کند و این گونه مسخر و مجذوب عواطف و احساسات است. اصولاً انسانی تقیدناپذیر است. اما همین انسان قیدناپذیر که مثل آتش شعله می کشد و هیچ مرزی را نمی شناسد، به دلایلی خود را ملتزم می بیند که به قالبها و قیود ایدئولوژی درآید و مثل یک آب سرد، یخ بزند. شریعتی تا آخر عمر از این کشمکش رهایی نیافت. هم ایدئولوژی را دوست می داشت، هم عاشق بود. اما عشق، ایدئولوژی پذیر نیست. البته این کشمکش درونی، نعمتی بسیار میمون و مبارک بود. آفرینشگری کثیری از افراد هنرمند، خلاق و مبتکر در گرو کشمکشهای درونی آنها بوده است. رمز خلاقیت و آفرینشگری مولوی را نیز در همین

● **دین اصلاً جامعه تاریخی مشخصی را هدف نمی گیرد و این مقتضای جاودانگی است. هم جامعه روستایی می تواند دینی باشد و هم جامعه شهری، هم جامعه فئودالی و هم جامعه صنعتی.**

کشمکش درونی او باید جست. از یکسو چنان عشق آزادی به شمس تبریزی و به تمامی مذاهب و مکاتب داشت که در پاسخ کسی که به او اعتراض کرده بود که چرا گفته ای من با هفتاد و دو مذهب یکی ام، با آزادی تمام گفت: با این هم که تو می گویی یکی ام. و از سوی دیگر مجبور بود که به پاره ای از قیود اجتماعی و فرهنگی زمانه گردن بنهد. از سویی می گفت مفتعلن مفتعلن کشت مرا و از سویی ناچار همین اوزان و همین قوافی ملال آور و کشنده را مراعات می کرد.

۳ - ایدئولوژی جامعه ای است که با قامت جامعه خاصی دوخته می شود یا دارویی است که به کار بیمار خاصی می آید، اما دین چنین نیست.

● «ایدئولوژی درست امکانات تکنیک را به انسان می دهد. تکنیک عبارت است از مجموعه کوششهای انسان برای استخدام طبیعت تا جبر طبیعت را بشکند و ایده آلهای خود را بر آن تحمیل کند. ایدئولوژی تکنیکی است که انسان به کمک آن و به کمک شناخت، تاریخ و جامعه را در استخدام خود می کند.

(مجموعه آثار، ج ۱۱، ص ۲۴۲ - ۲۴۳)

«تکنیک عبارت است از تحمیل خواست انسانی بر قوانین طبیعی و به تعبیر دیگر، استخدام علم به وسیله اراده آگاه انسان برای رسیدن به آنچه می خواهد. بنابراین علم کوشش انسان برای فهمیدن طبیعت است و کشف آنچه در طبیعت هست و تکنیک کوشش او است برای استخدام

طبیعت و خلق آنچه در طبیعت نیست. با این تعریف، ایدئولوژی در معنی اخص کلمه، تکنیک است در معنی اعم آن.»

(مجموعه آثار، ج ۴، ص ۲۳۲ - ۲۳۴)

... دین اصلاً جامعه تاریخی مشخصی را هدف نمی گیرد و این مقتضای جاودانگی است. هم جامعه روستایی می تواند دینی باشد، هم جامعه شهری، هم جامعه فئودالی می تواند دینی باشد، هم جامعه صنعتی.

۴ - ایدئولوژی تئوری دوران تأسیس است اما دین تئوری دوران استقرار هم هست.

دین در دوران تأسیس شکلی متناسب با دوران تأسیس و در دوران استقرار شکلی متناسب با دوران استقرار به خود می گیرد و این نوع دیگری از قبض و بسط است که در اندیشه دینی می افتد.

۵ - دلیل پنجم اینکه به قالب ایدئولوژی درآمدن دین، حداکثر آن را در سطح «شریعت» باقی خواهد نهاد و «طریقت» و «حقیقت» یعنی بطون دیگری از دین که عارفان دریافته بودند، مغفول خواهند افتاد. عرفان ایدئولوژیک یک تناقض است.

۶ - دین ترازوست، چراغ است، رسن و ریسمان است، نردبان است، راه است و اینها هیچکدام به خودی خود (از حیث هدایت و اضلال) جهت دار نیستند و ایدئولوژی که می خواهد دین را جهت دار کند، خاصیت میزان بودن و ریسمان بودن و نردبان بودن را از آن می ستاند.

● **ایدئولوژیها همیشه تا جایی به عقول مجال جولان می دهند که با آنها مخالفت نوزند. معلوم نیست که در یک مجموعه ایدئولوژیک، خردورزان، فیلسوفان و عالمان، واقعاً چه کاره اند.**

ایدئولوژی اندیشی، ناراضی بودن از رسن و نردبان است و بدل کردن آنهاست به بُرداری جهت دار. اما خود دین چنین جهت مندی و یکسویی را بر نمی تابد.

□ کار مصلحان، این نیست که دین را جهت دار کنند (یعنی ایدئولوژی بسازند) آنان باید آدمیان را جهت دار کنند. تقوی داشتن، همان جهت دار بودن است و به همین سبب است که دین فقط برای اهل تقوا مایه هدایت است، و برای دیگران چنین فایده ای ندارد. ایدئولوژیک کردن دین، لغو کردن شرط تقواست.

می‌رسیم به ایدئولوژیک کردن جامعه که به دنبال ایدئولوژیک کردن دین درمی‌آید. مرحوم شریعتی در کتاب امت و امامت، امت را یک جامعه ایدئولوژیک و امام را رهبر ایدئولوژیک این جامعه شمرده است.

● «ایدئولوژی می‌خواهد تا یک جامعه را براساس خود بسازد. امت «جامعه انسانی»ی که همه افرادی که در یک هدف مشترک‌اند، گرد هم آمده‌اند تا براساس یک رهبری مشترک، به سوی ایده‌آل خویش حرکت کنند.»

(مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۴۹۶)

«فرد انسانی وقتی عضو امت است، که در برابر رهبری جامعه معتقد باشد و تسلیم، البته تسلیمی که خود آزادانه اختیار کرده است، فرد در امت دارای یک زندگی اعتقادی متعهد در برابر جامعه است و جامعه نیز متعهد به ایدئولوژی یا «عقیده» و ایدئولوژی نیز متعهد به تحقق ایده‌آل و نیل به هدف.»

(مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۴۹۵)

به تعبیر او دموکراسی رأسها ای بسا که جامعه را از پیمودن مسیر مطلوب بازدارد، ممکن است مردم به کسانی رأی بدهند که سعادت آنها را تأمین نکنند. به همین دلیل رهبر نباید خواست مردم را در نظر داشته باشد ... تا زمانی که مردم پرورش یابند و به تعبیر شریعتی به دموکراسی رأیها برسند.

● «بنابراین در ایدئولوژی تضاد بین موجود و مطلوب وجود دارد، یعنی اعتراض به وضع موجود و انسانی که ساخته می‌شود و یک نفی‌کننده وضع موجود در برابر وضع مطلوب است. بنابراین هر کسی که ایدئولوژی دارد ایده‌آل هم دارد، هم جامعه ایده‌آل و هم انسان ایده‌آل. بنابراین ایدئولوژی که به این معنا گفتم (منتهی به صورت خاصش) عبارت است از عقیده‌ای که بر مبنای جهان‌بینی توحید و جبر دیالکتیکی تاریخ و تضاد طبقاتی جامعه و رسالت و مسئولیت ماوراءطبیعی انسان، مبارزه فرد یا گروه را از نظر تاکتیک به دو مرحله تقسیم می‌کند. مرحله اول ایجاد یک نظام انقلابی براساس یک رهبری ایدئولوژیک انقلابی برای دوره موقتی که آن را می‌توان دوره خودسازی انقلابی جامعه نامید.

مرحله دوم مرحله‌ای است که در آن، جامعه به خودآگاهی رسیده است و شماره رأس‌ها با شماره رأی‌ها برابر شده است (در این صورت دموکراسی واقعیت دارد). در این هنگام دوره انقلابی پایان می‌پذیرد و نظام دموکراتیک جانشین آن می‌شود.»

(مجموعه آثار، ج ۱۱، ص ۱۴۵ - ۱۴۸)

«دموکراسی متعهد حکومت گروهی است که می‌خواهد براساس یک برنامه انقلابی موقتی افراد را، بیش افراد را، زبان و فرهنگ مردم را، روابط اجتماعی و سطح زندگی مردم و شکل جامعه را دگرگون کند و به بهترین شکلش براند. برای این کار یک ایدئولوژی دارد، یک مکتب فکری مشخص دارد، یک برنامه‌ریزی دقیق دارد و هدفش این نیست که یکایک مردم رأیشان و سلیقه‌شان متوجه او شود. هدفش این است که

جامعه را به مقام و درجه‌ای برساند که براساس این مکتب به طرف این مقصد متعالی حرکت بکند و هدفهای انقلابی‌اش را تحقق دهد. اگر مردمی هستند که به این راه معتقد نیستند و رفتارشان و رأیشان موجب رکود و فساد جامعه است و اگر کسانی هستند که از قدرت خودشان و از پول خودشان و از این آزادی سوءاستفاده می‌کنند و اگر شکلهای اجتماعی بی وجود دارد و سنت‌هایی هست که انسان را راکد نگه می‌دارد، باید آن سنتها را از بین برد، باید آن طرز فکر را محکوم کرد و باید این جامعه به هر شکل که شده از قالبهای متحجر خودش رها بشود.»

(مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۶۱۸)

«از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، این گروه متکی به کسب رأی اکثریت افراد نیست، متعهد به تحقق ایده‌ها و عقاید و افکارش و تغییر در مسیر فکری افراد، در روابط اجتماعی و تکامل فرهنگی و صنعتی و رشد عمل انقلابی براساس ایدئولوژی خویش است. بنابراین، رهبری سیاسی این گروه متعهد وقتی سرنوشت جامعه را به دست می‌گیرد، تمام هدفش آن است که جامعه را براساس مکتب انقلابی خویش بپروواند، نظام اجتماعی را آنچنان که ایدئولوژی اقتضاء دارد تجدید بنا کند و فرهنگ و اخلاق و عقاید و آراء مردم را به شکل انقلابی تغییر دهد، حتی علی‌رغم شماره آراء! چرا به دموکراسی در این مرحله اعتنا نباید کرد بلکه باید به رهبری شایسته‌تر و رهبری انقلابی تکیه کرد؟ برای اینکه هنوز آراء مردم نمی‌تواند شایسته‌ترین را انتخاب کنند و هنوز توده منحط، رهبری شایسته را نمی‌تواند تشخیص بدهد. بنابراین سخن از یک جامعه منحط عقب مانده است و یک رژیم انقلابی و صاحب ایدئولوژی موقتی.»

(مجموعه آثار، ص ۶۱۹ - ۶۲۰)

«رسالت امامت، که انجام یافتن امت است، یعنی تحقق اجتماعی یک ایدئولوژی انقلابی، در یک نسل تحقق‌پذیر نیست. در یک نسل انقلاب فقط می‌تواند روی کار آید، غلبه کند، زمام امور و قدرت رهبری را به دست گیرد، اما سازندگی جامعه انقلابی به یک دوران انقلابی طی چند نسل محتاج است.»

(مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۶۳۰)

باری در باب ایدئولوژیک کردن جامعه، به دو سؤال مهم باید پاسخ داد:

اول اینکه آیا ایدئولوژیک کردن جامعه، نظراً و عملاً امکان‌پذیر است؟ یعنی آیا می‌توان یک مجموعه انسانی فوق‌العاده پیچیده را براساس برنامه‌ای از پیش تعیین شده، طراحی کرد؟

دوم اینکه حتی اگر اجرای چنین برنامه‌ای امکان‌پذیر باشد، آیا مطلوب هم هست؟

□ در پاسخ به سؤال اول باید گفت که طراحی کردن یک جامعه نیازمند آنچنان حجم عظیمی از اطلاعات جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی و اقتصادی است که در حال حاضر بسیار دور از دسترس است. خود مرحوم شریعتی اعتقاد داشت که در جامعه‌شناسی حتی یک قانون محکم نیز

وجود ندارد و قوانینی که در قرن نوزدهم کشف شده بودند یکی پس از دیگری فروافتاده‌اند.

● «در قرن نوزدهم یک جامعه‌شناس ۱۹۸ قانون در جامعه‌شناسی وضع کرد اما در قرن بیستم چون جامعه‌شناسی گسترده شده است، متواضع‌تر شده و معتقد است که هنوز قوانین ثابت مشخصی که هیچکس نتواند منکرش باشد وجود ندارد. جامعه‌شناسی و تاریخ در جستجوی کشف قوانین هستند، اما، تاکنون آنچه برای این دو دانش جواب مسلم شده این است که قوانین وجود دارد ... از عمر جامعه‌شناسی هنوز بیش از یک قرن نمی‌گذرد و بنابراین نمی‌تواند قوانین مسلم پیدا کند...»

(مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۱)

(در پاسخ به سؤال دوم باید گفت) حال اگر حصول آن حجم عظیم از اطلاعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و احاطه بر آنها ممکن باشد، باری همچنان نامطلوب خواهد بود چرا که هرگز نباید فراموش کرد که یک حربه کاری و برنده همیشه به دست آدمیان پاک و پارسا نمی‌افتد.

نسبت ایدئولوژی و دین

□ ... دین آمده است تا جلوی خدایی کردن انسان را بگیرد و مهمترین درسی که به آدم می‌دهد این است که آدمیان خدا نیستند ... بنابراین مهمترین درس دین، آموختن درس بندگی است.

□ در تعریف بنده، ایدئولوژی مرامنامه انسانی است که خودش را خدا می‌داند ... رفتن سراغ ایدئولوژی (به لحاظ تاریخی) به نظر من عمیقاً معلول این مسئله است که آدمیان از آسمان بریده‌اند و امر تعیین ارزش و آرمان و امر تدبیر زندگی و جهان را به دست خود گرفته‌اند... ایدئولوژی مرامنامه انسان معترضی است که معتقد است در همه چیز این جهان می‌توان به چشم تجدیدنظر نگاه کرد.

تصویر انسان دینی از جهان این است که جهان علی‌الاصول عادلانه آفریده شده است، معماری صحیحی دارد و مهندسی و مدیریت عالم به آدمیان سپرده نشده است. انسان غیردینی ایدئولوژی‌ساز، اصلاً این گونه فکر نمی‌کند؛ او برای تمام عالم برنامه می‌دهد، من جمله عالم انسانی.

□ ایدئولوژی یک پیوند خاص هم با تحزب دارد یعنی اصلاً حزب ایدئولوژی دارد و ایدئولوژی نمی‌تواند غیرحزبی باشد. این دو تا لازم و ملزوم یکدیگرند و به همین دلیل هم ایدئولوژی همیشه معطوف به عمل است و معطوف به مصلحت سیاسی ... ضمناً ایدئولوژی به دلیل اینکه معطوف به عمل و معطوف به مصلحت سیاسی است و به دلیل اینکه همیشه پیوند با یک حزب و تحزب خاصی دارد، اولاً دیگران

را بیرونی حساب می‌کند و ثانیاً در مقام داوری، آرمانها و اصول بقای حزبی برایش درجه اول اهمیت را دارد.

خصوصیات و آفات جامعه ایدئولوژیک

نکته بعد اینکه جوامع ایدئولوژیک بیماریها و آفاتی ویژه دارند (پاره‌ای از این آفات، نظراً و با تحلیل منطقی و پاره‌ای دیگر با مطالعه تاریخی جوامع ایدئولوژیک، به دست می‌آیند) و تا کسی فکر حل این آفات را نکرده باشد، نمی‌تواند از ایدئولوژیک کردن جامعه دم بزند. مرحوم دکتر شریعتی هم علی‌رغم آنکه تیزبینانه پاره‌ای از آفات جوامع ایدئولوژیک را می‌دیده و از آنها حذر می‌کرده است، در آثارش توضیح نداده است که چگونه می‌توان از آفات یک جامعه ایدئولوژیک که قرار است بر وفق رأی و نظر او ساخته شود، مصون ماند. هر نظامی که رخنه‌های خود را نشناسد و برای رفع آنها فکری نکند، ناگزیر ویران خواهد شد.

۱ - باری یکی از خصوصیات جوامع ایدئولوژیک نوعی عشق‌ورزی افراطی نسبت به محبوب خویش است... این عشق البته آرمان می‌بخشد اما در کنار آن و ملازم با آن، نوعی نفرت و تجزیم نیز پدید می‌آید...

۲ - مشخصه و آفت دیگر یک جامعه ایدئولوژیک آن است که تنوع آراء را برنمی‌تابد.

۳ - وجود یک طبقه رسمی از مفسران را اقتضاء می‌کند: در دین تنوع آراء و اجتهادهای مختلف رسمیت و اصالت دارد. ولی وقتی مکتبی به مواضع روشن قائل بود، در آن صورت نمی‌تواند مفسران گوناگون را تحمل کند.

□ رهبری هم در جوامع ایدئولوژیک شکل فرماندهی نظامی پیدا می‌کند، درحالی که در جامعه دینی، رهبر، به معنی الگوست، الگویی که فضایل دینی را چنان در خود جمع کرده است که نشان می‌دهد جمع آنها ممکن است و نمونه کاملی از انسان طراز مکتب است، علماً و عملاً. اما رهبر به معنی مدیر منتخب، پاک مسئله دیگریست و اختصاصی به جوامع دینی یا ایدئولوژیک ندارد.

۴ - آفت دیگر جوامع ایدئولوژیک گرفتار آمدن به توهم استغناء و به تعبیر مولوی به «پندار کمال» است... ایدئولوژیها همیشه تا جایی به عقول مجال جولان می‌دهند که با آنها مخالفت نوززند.

... به درستی معلوم نیست که در یک مجموعه ایدئولوژیک، خردورزان، فیلسوفان و عالماً واقعاً چه کاره‌اند.

□ در ایدئولوژی‌ها علاوه بر این مشکل، مشکل دیگری هم وجود دارد که عبارت است از جمع میان عشق و عقل در میدان جنگ بیشترین چیزی که به کار می‌آید، جزمیت،

قاطعیت، بی‌چون و چرا فرمان بردن و به جای عقل، عشق و نفرت ورزیدن است. در میدان جنگ جای چون و چرا و تعقل نیست.

□ گشودن باب ایدئولوژی، بستن باب تفکر است و این امر به دو دلیل می‌باشد:

نخست آنکه مواضع اصلی فکری و عملی روشن شده‌اند و لذا عقل که کارش ایضاح آن مواضع است، عملاً بیکار می‌ماند. دوم آنکه، ایدئولوژی تأکید اکیدی بر عشق و عاطفه و نفرت دارد و این عشق و نفرت است که چراغ تعقل را خاموش خواهد کرد.

□ اخباریت در شیعه و وهابیت در اهل سنت دو نهضت ضدعقل بودند و نمایندۀ تمام عیار قشریت و جمود و تفکر ایدئولوژیک.

□ بی‌عقلی آسانتر و مطبوعتر از تعقل دشوار است و سر ایدئولوژی‌پسندی آدمیان همین است.

- در ایدئولوژی‌ها نوعاً پیشرفتی مشاهده نمی‌شود ... اصولاً امکان پیشرفت و تکامل درونی یک سیستم وقتی وجود دارد که آن سیستم انعطاف‌پذیر باشد، و در داخل آن امکان تعقل و تحول تازه‌ای وجود داشته باشد، که اگر وجود نداشته، ناگزیر باید برای اصلاح، بنا را ویران کرد و بر ویرانه‌اش بنای دیگری ساخت.

□ اگر فهمی یا تفسیر خاصی از دین رسمیت بیابد و راه بر فهم‌ها و تفسیرهای دیگر بسته شود و گروهی نفع صنفی خود را در حمایت از آن فهم خاص بیابند، این جاست که دین بدل به ایدئولوژی می‌شود و همه آفاتش به دنبالش می‌آید.

□ ایدئولوژیک کردن دین در واقع فراهم کردن جانشینی بشری برای آن است. بلی معرفت دینی همواره یک معرفت بشری است اما نسبت ایدئولوژی و دین با نسبت میان دین و معرفت دینی فرق دارد: معرفت دینی به دین تکیه زده است. اما جانشین دین نیست.

۵ - آدمیان در اکثر موارد عقل خود را به دست نیروهای دیگر می‌سپارند و آن را به چیز دیگری می‌فروشند و ترجیح می‌دهند که بیش از آنکه محقق باشند، مقلد باشند و این آفت دیگر جوامع ایدئولوژیک است که در آنها تقلید بر تحقیق غلبه می‌کند.

۶ - آفت دیگری که با آفت پیشین مربوط است این است که در جوامع ایدئولوژیک، به هیچ تحقیقی نمی‌توان اطمینان کرد... بحث و تحقیق در این جوامع، متوجه کوفتن خصم است.

۷ - از لوازم غلبۀ عاطفه بر عقل و غلبۀ تقلید بر تحقیق، غلبۀ تجلیل است بر تحلیل. شخصیتها وزنه‌های بزرگی

می‌شوند و ستایشگران و مداحان منزلت والایی می‌یابند ... این امر دو خطر دارد: یکی خطر عملی و دیگری خطر نظری. هنگامی که شخصیتها در صحنۀ جامعه به وزنه‌ای سنگین تبدیل می‌شوند، و به جای آنکه مورد تحلیل و انتقاد قرار گیرند، مورد تجلیل و انقیاد فراوان واقع می‌شوند، از لحاظ نظری سخنان ایشان، سخنان دیگران را از میدان به در می‌کند و جرأت ابراز نظر و استقلال‌رأی و عمل را از افراد جامعه سلب می‌نماید.

از جهت عملی هم این گونه وزنه شدن و بزرگ شدن، نوعی قدرت است و تجمع این قدرت در یک جا، همیشه آفت دارد و کمترین آفتش قانون‌شکنی است. به همین دلیل در جوامع ایدئولوژیک، افراد محترم‌اند نه قانون.

۸ - آفت دیگر جوامع ایدئولوژیک این است که سؤال از به دردخور بودن و انسانی بودن و موفق بودن ایدئولوژی را گناه می‌دانند... «او برای ما نیست. ما برای اویم»... این امر، باب بررسی عملکرد تاریخی ایدئولوژی را می‌بندد و اگر اشکالی هم در عمل پیش آید آن را به گردن مردمان و مجریان می‌اندازد و همیشه ایدئولوژی را تبرئه می‌کند.

۹ - از دیگر آفات ایدئولوژی‌اندیشی، آن است که روش‌اندیشی را از آدمی می‌ستانند. اتفاقاً مرحوم شریعتی به راه بودن دین توجه داشت و می‌گفت که دین یک راه است ... شگفتی از این است که چگونه این بزرگوار علی‌رغم توجه به این نکته، خلاصه کردن دین در ایدئولوژی را می‌پسندد، چون ایدئولوژی کاملاً به روش‌اندیشی و راه‌اندیشی بی‌مهر و بی‌توجه است و فقط مقصد را نشان می‌دهد... نباید فراموش کنیم که اهداف، فرزند وسائلند و نباید تصور کنیم که اهداف به شکلی تعیین یافته در گوشه‌ای نهاده شده‌اند و می‌توان از راههای مختلف به آنها رسید ... آدمی با طی کردن راه، هدف را پدید می‌آورد. نه اینکه به هدف موجودی، می‌رسد.

۱۰ - جوامع ایدئولوژیک آفت بزرگ دیگری که دارند، عبارت است از صورت ایدئولوژی بخشیدن به همه چیز... تاریخ و جامعه انسانی چندان پرتنوع و پرازست که در قالب هیچ ایدئولوژی خشک و بی‌انعطافی نمی‌گنجد و آدمی چندان متحول و تو بر توست که چهارچوب همه ایدئولوژیها را می‌شکند.

□ ایدئولوژی‌اندیشی اصولاً حزبی‌اندیشی است... و لذا گذشتهای بیجا و نیز عدم تسامحهای نابجا (در جوامع ایدئولوژیک) گسترش می‌یابند.

□ خورشید ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک نداریم. اسیدسولفوریک دینی و غیردینی نداریم. شیمی و مکانیک و اقتصاد دینی و غیردینی هم نداریم.

□ در جامعه دینی، هیچ فهمی از دین، آخرین فهم یا بهترین فهم شمرده نمی‌شود.

□ دین به رنگ جوامع مختلف (صنعتی و ...) درمی‌آید.

□ ایدئولوژی حداکثر لازم را می‌دهد و دین حداقل لازم را.

□ ایدئولوژی قشری است اما دین حیرت‌افکن و رازآلود

است.

□ گوهر ایدئولوژی پیکار است ولی گوهر دین حیرت و

عبودیت و اجتناب از طاغوت است.

□ ایدئولوژی برای دریدن است و دین برای دریدن و

دوختن.

فوائد ایدئولوژی

ایدئولوژی عشق و آرمان و جزمیت و قاطعیت و همبستگی و شجاعت و برائت وجدان و پالایش روان می‌آورد و آدمی را بر تحمل رنج قدرت می‌بخشد و به زندگی او معنی و هدف می‌دهد لکن ... این حسنات با سیئات عظیم او به هیچ رو توان برابری ندارد.

ایدئولوژیها می‌کوشند و نمایند که تاریخ مطابق طرح آنها سیر کرده است و در این راه، چه قصابیها که نمی‌کنند. ایدئولوژیها، خود را بیشتر از واقعیت دوست دارند و لذا اگر واقعیتی موافق آنها نبود، آن را اصلاً واقعیت نمی‌دانند.

- «پیشینی» بودن امور در جوامع ایدئولوژیک، در برابر

«پسینی» بودنشان در جوامع غیرایدئولوژیک قوی‌ترین محک

است برای تمیز آن دوگونه جامعه.

جامعه دینی و جامعه ایدئولوژیک

در جامعه ایدئولوژیک، حکومت، جامعه را

ایدئولوژیک می‌کند اما در جامعه دینی، جامعه، حکومت را

دینی می‌کند.

• در جامعه ایدئولوژیک، یک تفسیر رسمی از ایدئولوژی

حاکم است اما در جامعه دینی، تفسیر غالب داریم اما تفسیر

رسمی از دین نداریم.

در جامعه دینی، امر دینی عظیم‌تر از آن است که فقط به

دست مفسران رسمی سپرده شود.

چنین می‌نماید که اساساً در تعبیر و تلقی ایدئولوژی، دچار یک اشتباه شده ایم و این اشتباه همان است که غالباً در ذهن روشنفکران دنیای سوم وجود دارد و آن، دست یافتن شتابزده به یک وسیله ای است که بتواند آنها را به اهداف سیاسی، اجتماعی، انقلابی شان به مثابه یک «رساله عملیه» یا یک «آئین نامه راهنمایی» پاری نماید. یک ایدئولوژی در این صورت عبارتست از دگم‌هایی که براساس وضع و شرایط خاص موجود شکل گرفته است و بنابراین به همان اندازه که عینی، واقعی و سازگار با مسئولیت عملی موجود است، در نظام دیگر، زمان دیگر و مرحله دیگر پیر می‌شود، پوچ می‌شود و اساساً بیجا و بی معنی.

در این صورت، ایدئولوژی می‌شود همچون مجموعه ای از اقدامات مصلحتی که یک گروه متعهد برای رسیدن به اهدافشان خلق یا انتخاب می‌کنند و به میزانی که شرایط دگرگون می‌شود آنها نیز از محتوی خالی می‌شوند... اما اشکال این است که اصولاً ایدئولوژی این نیست. بهترین تعریف ایدئولوژی این است که اساساً ادامه غریزه در انسان است.

م. آ. ۲۳/۱۰۴-۱۰۳



نقدی بر نظریه

«فربه‌تر از ایدئولوژی»

جهانگیر صالح پور

جان کلام مقاله «فربه‌تر از ایدئولوژی» آن است که ایدئولوژیک شدن دین نه ممکن است و نه مطلوب. بی‌آنکه بخواهیم بر سر اصطلاح مناقشه کنیم و با پذیرش تعاریفی که از دو مقوله دین و ایدئولوژی در این مقاله شده است، لمب کلام آن را به چالش می‌خوانیم.

۱. دین نه تنها ممکن است ایدئولوژی‌زده شود بلکه در بسیاری از شرایط ناگزیر به ایدئولوژی‌زده شدن است. اگر از شواهد عملی که اقوی دلیل بر امکان پیدایش پدیده‌ای را وقوع آن می‌دانند بگذریم، ضرورت ایدئولوژیک شدن سنتها به طور کلی، و دین بالاخص از اموری است که لااقل در کشورهای پیرامونی، بدیهی شمرده شده است.

۲. در یک تمهید نظری عام باید گفت: اگر به قول دورکیم جزء مقوم دین را سرمدیت [eternity] فرض کنیم (امری که صاحب مقاله فربه‌تر از ایدئولوژی با تعبیر جاودانگی آنرا می‌پذیرد) و بپذیریم که این سرمدیت خود را در حلیه‌های قدسی نظیر اسطوره‌ها، مناسک، شعائر، و دگم‌ها می‌پوشاند، آنگاه واضح است که این سرمدیت قدسی به خدمت مشروعیت بخشی به بسیاری از قواعد و هنجارها و ارزشهای اجتماعی (و مهمتر از همه نظم اجتماعی و ساخت سیاسی و رابطه قدرت) درمی‌آید.

۳. حیات این جزء مقوم در صحنه اجتماعی مدیون مقولاتی مانند کاریزما (به تعبیر وبر) و پرهیزگاری Piety به قول زیمل هستند.

۴. پیدایش عصر صنعت و نظام سرمایه‌داری همه این مفاهیم را به چالش می‌خواند. تقسیم کار اجتماعی، تخصیص نقشها، افتراق ساختارها و... که از لوازم عصر جدید است، همه سنتها از جمله دین را به عصری شدن فرا می‌خواند. مهمترین افتراق دوران انتقال را باید تقسیم باورها و هنجارها و ارزشها به دو بخش مینوی - دنیوی تلقی کرد، افتراقی که ذهن و ضمیر بسیاری از اندیشمندان را معطوف به خود کرده است و الکسی دوتوکیویل آن را دگم و خرد dogma/intellect دورکیم آن را لاهوتی و ناسوتی sacred/profane تونیس آن را اجتماع، جامعه [گمینشافت، گزلفاشت] خوانده، و فوستل دوکولانژ این پدیده را در برآمد و زوال دولتشهر مطالعه کرده، وبر در مبحث مشروعیت‌یابی و زیمل در مبحث

وظیفه و تقوا از آن سخن گفته‌اند؛ که همه اینها را می‌توان در گونه‌شناسی عام قدسی - عرفی sacred/secular مندرج کرد.
۵. دین در جامعه بسته ماقبل صنعتی کارکردهایی دارد و از جمله به اقتدار، منزلت، اجتماع و شخصیت، مشروعیت اعطا می‌کند و نظامی اخلاقی moral order پدید می‌آورد اما دوران جدید که سامان آن ناشی از قرارداد و مبادله است به نظامی وضعی order cataallactic نیازمند است که بدون آن هویت جمعی میسر نیست، لذا سنتهای گذشته با تحولات عصر، ناکارکرد می‌شوند و باید بتوانند برای پاسخگویی به نیازهای جدید خود را بازسازی کنند تا بتوانند نقش سامان‌دهی و ایجاد پیوندهای اجتماعی social bonds را مجدداً بازی کنند.

۶. از نظر دورکیم افتراق میان لاهوت و ناسوت پایه‌ای‌ترین افتراق در اندیشه بشری است و با آنکه این دو دنیا مطلقاً از یکدیگر منجزاند با این وجود غیرقابل عبور نیستند. عبور از دینی قدسی به دنیای عرفی اغلب به دنبال فرسایش erosion ارزشها رخ می‌دهد، و در همین دوران گذار است که شاهد باز تفسیر مفاهیم قدسی، پیدایش ادیان جدید و یا گسترش شکاکیت هستیم تا آنجا که به ایمان به راسیونالیسم و پرستش عمومی الهه خرد of reason Godess بینجامد. نیروهای عرفی‌کننده و مهمترین آنها گسترش مبادله، باعث فرسایش شدید امور قدسی شده و چون قدرت قدسی نمی‌تواند با تشریفات و شعائر به این ارتباطات و مبادلات مشروعیت دهد، ناچار قدرتهای عرفی و دنیوی برای تضمین قراردادهای پیوندها و ممانعت از فسخ آنها پدید می‌آیند که مهمترین آنها دولت مقتدر نوین - مثلاً لویاتان - است.

۷. تا به اینجا بحث گمان نمی‌کنم صاحب مقاله «فربه‌تر از ایدئولوژی» با راقم سطور اختلافی داشته باشد چون مضمون و منطق کارهای قبلی ایشان و بخصوص «قبض و بسط تئوریک شریعت» حکایت از پذیرش فرآیند «عصری شدن معرفت دینی» به تعبیر ایشان و «عرفی شدن قدسی» به تعبیر فنی‌تر می‌نماید. آنچه که موجب استیحاخ! ایشان شده پذیرش منزلی نیمه راه در فرآیند عرفی شدن قدسی به نام «ایدئولوژی» است. تا آنجا که به عکس‌العمل روانی نسبت به این پدیده و عوارض آن باز می‌گردد شاید بتوان با آقای دکتر سروش موافقت کرد اما از هنگامی که ترس از سقوط به دام چاله «ایدئولوژیک شدن دین» جای خود را به انکار این پدیده داده و استیحاخ جای خود را به تحاشی می‌دهد، باید جانب علم را نگاه داشت «هرچند افلاطون عزیز باشد!».

۸. بسیاری از جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان، محققین علم سیاست و سایر دیسیپلین‌های علوم انسانی در چند دهه اخیر شروع به تجدید نظرهایی نسبت به مکانیزم و فرآیند عرفی شدن کرده‌اند. اکنون دیگر این فرآیند به صورتی خطی linear، یکنواخت uniform و بازگشت‌ناپذیر irreversible ملاحظه نمی‌شود بلکه بسته به موقعیت هر جامعه‌ای، با تضاريس و فراز و فرودهای فراوانی همراه است. سنتها و ادیان در مسیر عرفی شدن در منزلگاههای متعددی از شبه دین quasi religious اطراق می‌کنند که یکی از مهمترین آنها ایدئولوژی‌های متنوع است. حتی در آثار نویسندگان اوایل قرن نیز اشعار به این معنی هرچند به صورت جنینی مشاهده می‌شود. شاید

یکی از مهمترین تجلیات «عصری شدن دین» ورود به «عصر ایدئولوژی‌ها» باشد و بسیاری از باز تعریف‌های مفاهیم قدسی، بازآرایی و بازسازی عناصر اندیشه دینی، تجدید حیات سمبل‌ها و شعارها، احیاگرها و سلفی‌گریهای نوستالژیک، التقاط‌ها و گلچینی‌ها و... در خدمت این مقوله باشند.

۹. اگر بخواهیم به سیاق نظریه‌پردازان نظام جهانی *world - system*، سخن بگویم، اولین بار در کشورهای مرکزی سرمایه‌داری، حدود پنج قرن پیش، دین به عصر ایدئولوژی وارد شد و پروتستانیسیم به عنوان اولین ایدئولوژی تاریخ زاده شد. به قول تاوینی، مذهب کاتولیک که آخرین کارمایه‌های خود را در مواجهه با ساخت نوین اقتصادی و اجتماعی از دست داده بود، ناچار میدان را برای لوتریانیسیم، کالوینیسیم و پیوریتنیسم خالی کرد. اخلاق پروتستانی، زمینه‌ای روانی برای تلاش و تغییر به وجود آورد و دین که تاکنون تنها به کار تعبیر جهان می‌آمد، ناچار شد برای تغییر آن به قالب ایدئولوژی درآید. به قول شلینگ فیلسوف کلاسیک آلمانی: «تاریخ مسیحیت سه دوره را طی کرده است، کاتولیسیم، پروتستانیسیم و اومانیسیم».

ملاحظه می‌شود که در غرب نیز فرایند عرفی شدن از منزل ایدئولوژیک شدن عبور کرده است و به هر حال پروتستانیسیم هم دین است (یا به تعبیری شبه دین است) و دیوار چین نیز آن را از سلفش جدا نمی‌کند.

از همان آغاز پیدایش عصر صنعت، کشورهای مرکزی سرمایه‌داری، دین جدید را پذیرفتند و کاتولیسیم به حاشیه و پیرامون اروپا رانده شد. عرفی‌ترین جلوه پروتستانیسیم یعنی پیوریتنیسم، با وجود خصلت‌های ایدئولوژیک، فرآیند دنیوی شدن را در انگلستان - و بعد آمریکا - با سهولت پیش برد اما اشکال خشن‌تر پروتستانیسیم نظیر لوتریانیسیم و همچنین کاتولیسیم به واسطه تصلبشان باعث آن شدند که ایدئولوژیک شدن جوامع حاشیه اروپا مانند ایتالیا، اسپانیا و آلمان، شکل توتالیتار به خود بگیرد. در مورد روسیه و پیدایش کمونیسیم روسی، وضع از این هم خشن‌تر بوده است. ایدئولوژی مارکسیسم را بسیاری، فرم تجدید آرایش شده‌ای از مسیحیت می‌دانند، مثلاً برتراند راسل می‌گوید: ماتریالیسم دیالکتیک که منطق انکشاف تاریخ است همان خدای انجیلی، پرولتاریا همان قوم برگزیده، حزب کمونیست همان کلیسا، انقلاب همان فتنه آخرالزمانی رجعت و اشتراکیت کمونیستی همان هزاره شکوهمند مسیح است.

این ریشخند تاریخ *irony* است که نیچه مرگ خدایان را اعلام کرد، اما مردگان از زندگان انتقام گرفته و دین را در قالب ایدئولوژی تجدید کردند.

۱۰. روند ناموزون انکشاف انقلاب صنعتی و پیدایش نظام سرمایه‌داری به جوامع غیر غربی نیز کشیده شد و موجب گردید که این جوامع نیز «عصر ایدئولوژی» را با تأخیری به درازای چند قرن تجربه کنند.

پدیده ایدئولوژیک شدن دین که در مرکز سرمایه‌داری رخ داده بود به حاشیه این نظام رانده شده و از آنجا به جهان سوم منتقل گردید، گویی کاروان جوامع مختلف بشری ناگزیرند هر یک به نوبه خود مدتی را در این منزل توقف کنند. در کشورهای پیرامونی، نیروهای عرفی‌کننده و نیروهای واکنش علیه مدرنیزاسیون، ترکیب پیچیده‌ای از

قدس‌زدایی و بازآفرینی قدسی *re sacralization* & *de sacralization* را موجب شده‌اند که همین بازآفرینی امر قدسی، جوهر ایدئولوژی‌ها را تشکیل می‌دهد. به هر حال عکس‌العمل به تهی شدن معنای زندگی در کشورهای پیرامونی و ناکارکردی سنتها در این جوامع معمولاً خود را به اشکال زیر نشان می‌دهد:

الف: سنت‌گرایی *traditionalism* که از طریق سلفی‌گری و بنیادگرایی باعث تداوم سنن به صورتی نوستالژیک می‌شود.

ب: تجدید حیات *revitalization* که به باز تولید امر قدسی در قالب نوین همت می‌گمارد.

ج: مونتاژکاری *syncrezism* که به گلچین نمودن عقاید گوناگون و تألیف و التقاط میان آنها با سنتها می‌پردازد.

د: موعودگرایی *Messianism* که به باز تفسیر اسطوره‌ها پرداخته و ایدئولوژی‌های هزاره‌گرایی برای جنبش اجتماعی خلق می‌کند.

ملاحظه می‌شود فرآیند افسون‌زدایی *disenchantment* در کشورهای پیرامونی با افت و خیز فراوانی همراه است و بسا اتفاق می‌افتد که حیرت‌زدایی و افسون‌زدایی مقدماتی برای حیرت‌زایی و بازافسونی شدن *reenchantment* جامعه باشند.

۱۱. ورود به منزل ایدئولوژی شاید یک ضرورت اجتماعی و تاریخی برای کشورهای دیرتر توسعه‌یافته و یا در حال توسعه و نیز کشورهای تحت سلطه استعمار هم باشد. برای بسیاری، رسیدن به قافله تمدن بشریت، احتیاج به آواز خدای دارد که شتر عقب‌مانده را تحت شرایط روانی خاصی به این قافله می‌رساند، لذا برای بسیج اجتماعی، دین حیرت‌زا و افسونی به کار نمی‌آید بلکه ایدئولوژی، زاینده حرکت است. اگر دین افیون توده‌هاست، ایدئولوژی محرک آنان است.

برای عمل انقلابی، ایدئولوژی انقلابی لازم است. اگر دین برای تحقق رستگاری انفرادی اخروی آمده است، ایدئولوژی وظیفه تحقق اتوپای این جهانی و فردوس زمینی را به عهده دارد و لذا هر چه شارژ اتوپیک باوری بیشتر باشد، آن باور ایدئولوژیک‌تر است و برای تحقق آرمانهایش به تلاشی بیشتر و رهبری فرهنگدتری احتیاج دارد. به قول کلمنس اسکندرانی: «برادران! اگر مسیح ما کوچک باشد، آرزوهای ما نیز کوچک خواهد بود؛ برای آرزوهای بزرگ، به مسیح بزرگ احتیاج داریم».

بیهوده نیست که تمام انقلابات رهایی‌بخش ملی و ضد استعماری در مقابل دستگاه عظیم نظامی و بوروکراسی عقلانی شده استعمارگران به ایدئولوژی‌های ملی و نژادی و مذهبی و نیز رهبران فرهنگد متوسل می‌شوند. ایدئولوژی و فرهنگد «حیلة لمن لا حیلة له» و تنها سلاح ستم‌دیدگان جوامع پیرامونی است.

ضرورت جامعه‌شناختی دیگری که پیدایش این پدیده را در ممالک توسعه نیافته تبیین می‌کند، وجود انواع بی‌سامانیها *disorientations* و جاکنیها *dislocations* ناشی از دوران گذار است. جوامع انتقالی و دستخوش تغییر که نظم‌های سنتی‌شان در هم پاشیده و مهاجرت‌های وسیع و افزایش باروری و فزونی نرخ رشد جمعیت و تقدم مرحله شهرنشینی به مرحله صنعتی شدن، آنها را دچار نظام گسیختگی مفرط کرده است، احتیاج وافر به همبستگی اجتماعی و بعضاً نیز به تسریع مرحله پیدایش دولت - ملت دارند و

ایدئولوژی‌ها و اتوپیاها، مهمترین کارکردشان، بسامان کردن و نظم دادن به این جوامع است.

البته کسی منکر عوارض ناخواسته ایدئولوژی‌ها نیست اما دردهای زایمان و مخاض لازمه هر نوع نوزایی (رنسانس) است.

۱۲. ایران نیز مانند همه کشورهای در حال توسعه «عصر ایدئولوژی» و «عصر عمل» را تجربه کرده است و باید کار دکتر شریعتی را در طرح هندسی مکتب و تأسیس یک دستگاه اندیشگی با خصلت ایدئولوژیک - که از طریق باز تفسیر متون و بازآرایی عناصر اندیشه دینی و گُلچینی صورت گرفته است - از همین زاویه مطالعه کرد. کارنامه شریعتی را باید در نسبت با زمانه وی به نقد کشید و الا دچار خطای آناکورنسم شده‌ایم.

ایران از دهه چهل به این سو، وارد دوران هباء shaos خود شده است و دغدغه شریعتی و همعصرانش، دردهای دوران گذار است.

این شرایط، اختصاصی به ایران ندارد و جهان عرب نیز در این تجربه با ما شریک است. به قول محمد ارکون، روشنفکران جهان عرب یک دوران نهفته را طی کرده‌اند که در آن دغدغه اصلی، احیا و بیداری و بازگشت به خویش بوده و سرآمدانی چون سیدجمال، عبده، طهطاوی و... متعلق به این دوران‌اند اما پس از جنگ دوم جهانی وارد مرحله نوره می‌شویم که عصر عمل است و ایدئولوژیک شدن باورها و عقاید متعلق به این دوران است. در ایران به دلایل متعددی که ذکرش خارج از حوصله این مجیزه است، دهه چهل و پنجاه اوج مرحله انقلاب است که طی آن نه تنها دین تبدیل به سلاح ایدئولوژیک می‌شود، بلکه سایر عناصر فرهنگی نیز چنین خصلتی می‌یابند، مثلاً شعر به قول شاملو دیگر کارکرد جدیدی پیدا می‌کند و تبدیل به مسلسل می‌شود که می‌توان با آن به همراه شبن جوی کره‌ای جنگ کرد یا فلانی شاعر را بر دار شعر آونگ کرد.

۱۳. حال اینکه ایدئولوژیک شدن دین و سنت مطلوب است یا نه کاملاً بستگی به دغدغه‌ها و دلمشغولیهای ما دارد. اساساً مقوله مطلوبیت امری ارزشی است و بستگی به دیدگاههای متفاوت دارد.

آقای دکتر سروش که دغدغه دین دارند، از ترس آنکه سرمایه‌های قدسی به صحنه اجتماع آمده و فرسایش یابند یا مضمحل شوند، آنها را در هیأت استعلایی‌شان بهتر می‌پسندند اما برای کسی که تمایل Bias دیگری دارد ممکن است مسأله فرق کند، مثلاً بسیاری از پیوریشن‌ها، به این امر واقف بودند که به صحنه پیکار کشاندن قدسیات آنها را عرفی می‌کند اما چون دغدغه اصلی آنها پیشرفت و ترقی بود، از این امر باکی به خود راه ندادند و دین را به سگوی پرتابی بدل کردند که ذخیره و سوخت لازمه را برای گذار به شرایط نوین فراهم آورد.

اساساً اگر بخواهیم با همان واژگان دکتر سروش سخن بگوییم، یکی از معانی آزمون دین در عرصه اجتماع همین سربلند بیرون آمدن از تقلب و شداید احوال است. بعضی ادیان در دورانهای انتقالی شکست می‌خورند و جعبه پاندورای آنها که محفوف به حلیه‌های قدسی است باز شده و جز لعنت از آن بیرون نمی‌تراود (مانند انگیزیسون کاتولیسیم) و بعضی دیگر از این آزمون سربلند بیرون می‌آیند. به هر حال «فی تقلب الاحوال غم جواهر الادیان»! و این خود فی نفسه مطلوب است.

● دین نه تنها ممکن است ایدئولوژیزه شود، بلکه در بسیاری از شرایط ناگزیر به ایدئولوژیزه شدن است.

● اگر به قول دورکیم جزء مقوم دین را سرمدیت فرض کنیم و بپذیریم که این سرمدیت خود را در حلیه‌های قدسی نظیر اسطوره‌ها می‌پوشاند، آنگاه واضح است که این سرمدیت قدسی به خدمت مشروعیت بخشی به بسیاری از قواعد و هنجارهای اجتماعی درمی‌آید.

● دین در جامعه ماقبل صنعتی کارکردهایی دارد... اما دوران جدید که سامان آن ناشی از قرارداد و مبادله است به نظامی وضعی نیازمند است، لذا سنتهای گذشته با تحولات عصر نا کارکرد می‌شود و باید بتواند برای پاسخگویی به نیازهای جدید خود را بازسازی کند.

● سنتها و ادیان در مسیر عرفی شدن در منزلگاههای متعددی از «شبه دین» اطراق می‌کنند که یکی از مهمترین آنها ایدئولوژیهای متنوع است.

● آقای دکتر سروش که دغدغه دین دارند از ترس آنکه سرمایه‌های قدسی به صحنه اجتماع آمده و فرسایش یابند، آنها را در هیأت استعلایی‌شان بهتر می‌پسندد اما برای کسی که تمایل دیگری دارد، ممکن است مسأله فرق کند.